



فہرست

دعوتِ عظیمیہ کی
آنتھران کیانیوں
امبروزو اکبر
توماس پاول

روحِ اللہ - حسینی
عصم جلیلی علی
الاشرفی پوری

فایده ادبیات

درس گفتارهایی از انتوان کمپانیون، امبرتو اکو و توماس پاول

برگردان: دکتر روح الله حسینی

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

سرشناسه	:	حسینی، روح‌الله، ۱۳۵۷ - ، گردآورنده، مترجم
عنوان و نام پدیدآور	:	فایده ادبیات : درس‌گفتارهایی از انتوان کمپانیون، توماس پاول و امبرتو اکو/برگردان [صحیح: گردآورنده و مترجم] روح‌الله حسینی.
مشخصات نشر	:	تهران: نشرخاموش، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	:	۱۵۰ص. ؛ ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	:	978-600-8330-02-8
وضعیت فهرست نویسی	:	فایده
یادداشت	:	چاپ قبلی: : آفتاب اندیشه، ۱۳۹۲.
عنوان دیگر :	:	درس‌گفتارهایی از انتوان کمپانیون، توماس پاول و امبرتو اکو.
موضوع	:	ادبیات -- فلسفه
شناسه افزوده	:	کومپانیون، آنتوان، ۱۹۵۰ - م.
شناسه افزوده	:	Pavel, Thomas
شناسه افزوده	:	پاول، توماس، ۱۹۴۱ - م.
شناسه افزوده	:	Compagnon, Antoine
شناسه افزوده	:	اکو، اومبرتو، ۱۹۳۲ - ۲۰۱۶م.
شناسه افزوده	:	Eco, Umberto
رده بندی کنگره	:	PN۴۹/ح۵ف۲ ۱۳۹۴
رده بندی دیویی	:	۸۰۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۱۷۷۳۰۲

نام کتاب	فایده ادبیات
مولف	انتوان کمپانیون، امبرتو اکو و توماس پاول
مترجم	روح‌الله حسینی
ویراستار	ریحانه سلیمانی
نوبت چاپ / شمارگان	اول ناشر / ۱۰۰۰
قطع	رقعی
لیتوگرافی/چاپ و صحافی	سراج/مجمع چاپ رضوی
صفحه آرای	مجید شمس‌الدین
طرح جلد	محمد زمانی
قیمت	۱۰۹۰۰ تومان
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۳۳۰-۰۰۲-۸

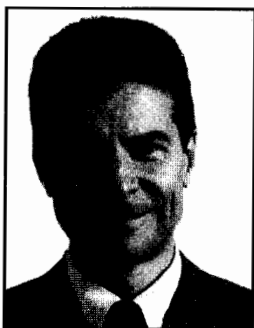
کلیه حقوق این اثر برای نشر خاموش محفوظ است.

ارتباط با نشر خاموش: ۰۹۱۳۱۷۸۱۹۲۰

www.khamooshpub.ir

khamooshpub@gmail.com





Antoine Compagnon

آنتوان کمپانیون

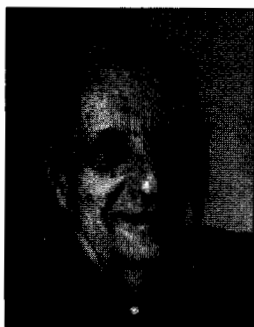
تاریخ‌دان، نویسنده، منتقد و ادیب فرانسوی، متخصص
مارسل پروست



Umberto Eco

امبرتو اکو

نشانه‌شناس، فیلسوف، متخصص قرون وسطی، منتقد ادبی
و رمان‌نویس ایتالیایی



Thomas Pavel

توماس پاول

نویسنده و منتقد ادبی، متخصص ادبیات فرانسه، آمریکایی
مجارستانی‌ال‌اصل

فهرست

- مقدمه مترجم..... ۹
- ادبیات به چه کار می آید؟..... ۱۷
- برخی کارکردهای ادبیات..... ۶۳
- چگونه به ادبیات گوش فرادهیم؟..... ۸۳

مقدمه مترجم

فایده ادبیات چیست؟ این پرسش اگرچه تازه نیست و دست‌کم از زمانی که سارتر می‌نوشت بارها و بارها از سوی نقادان و اندیشمندان مختلف مطرح شده^۱، لیکن هنوز گویی جواب درخوری نیافته است، زیرا همچنان در باب این فایده و اهمیت ادبیات، چون و چرا بسیار است. همچنان مطالعات ادبی لااقل در ایران از جایگاه شایسته‌ای برخوردار نیستند و کسانی که به این رشته روی می‌آورند، دل‌نگرانند که آیا انتخاب درستی داشته‌اند یا خیر. اما این غفلت، اگر نگوییم بیماری، تنها دام‌گیر ما نیست، بلکه در کشورهایی همچون فرانسه، انگلستان، ایتالیا و آمریکا نیز، که در یک قرن اخیر از حاصلخیزترین سرزمینها در پرورش نویسندگان و شاعران بوده‌اند، جایگاه و نقش ادبیات در گستره علوم و معارف با تردیدهایی جدی روبرو شده است. شاهد این مدعا هم

۱ - پیش از سارتر، یک فرانسوی دیگر به نام شارل دوبس، در سال ۱۹۳۸ متنی با عنوان ادبیات چیست؟ نگاشته است.

چاپ و انتشار بیش از پیش مقاله‌ها، رساله‌ها و سخنرانی‌ها در دفاع از ادبیات است.

ناگفته، پیداست که منظور از ادبیات در اینجا، حوزه‌ای از دانش، و کارکرد آن در زندگی است. چه بخواهیم و چه نخواهیم، امروزه عده کثیری از، نمی‌گویم مردم عادی، بلکه اهالی نظر و حتی فرهنگ هستند که به ادبیات با دیده تردید می‌نگرند و در فایده و اهمیتش در جامعه شک دارند. یکی از دلایل مهم این رویکرد، البته رشد افسارگسیخته علوم دقیقه و تسلط نگاهها و روشهای علمی بر کل حوزه دانش، در دو سده گذشته، بوده است، تا آنجا که در حوزه ادبیات هم چیزی پدید آمد به نام علوم ادبی. یعنی ادبیاتی که از راه و روشهای علمی استفاده می‌کرد، و همچنان می‌کند. اما مشکل در اینجا بود که ادبیات، به اعتبار ذات و تعریف خویش، همواره هم به راه و روش علوم تن در نمی‌داد و همچون اسبی چموش مدام می‌رمید تا در بندش نکشند. آنجا هم که تن می‌داد و روشها به مانند جامه‌های رنگارنگ بر قامتش، بریده، دوخته و آزموده می‌شد، همچنان این سوال باقی بود که، حالا که چه؟ خوب، این که فهمیدیم ساخت و سازه این شعر اینگونه است، چه سودی دارد؟ در این میان البته خود دوستان ادبی، در لکه دار کردن حیثیت و مقام ادبیات بی‌تاثیر نبوده‌اند. به هر حال اما، تمام مشکل از آنجا ناشی شده است که ندانسته و نمی‌دانیم که ادبیات چیست.

هرگز نشنیده‌ام که کسی بگوید برای کسب ثروت یا شهرت به ادبیات روی آورده است. اما بسیار بارها دیده‌ام که کسی را به خاطر دل سپردن به آن، نکوهیده‌اند، که مگر ادبیات هم شد نان و آب! اما این ضم و این نکوهش بیش از آنکه از بخت‌برگشتگی و نامرادی ادبیات برآمده باشد، از ناآشنایی و جهل ما به فلسفه، به کیفیت و ضرورت ادبیات ناشی می‌شود. باری، مشکل

در اینجاست که عموماً نمی‌دانیم ادبیات چیست. و نمی‌دانیم چه کاربردی می‌تواند در زندگی ما داشته باشد.

کتاب پیش رو کوششی است در این جهت. کسانی که در اینجا سخن می‌گویند استادان بزرگ ادبیات جهانند: کمپانیون، پاول و اکو، که از سه ساحت فرهنگی متفاوت هم برخاسته‌اند. یکی از آمریکا، یکی از فرانسه و دیگری از ایتالیا. اما چرا این موضوع را پیش کشیده‌اند و به تصریح کاربردهای ادبیات و دفاع از آن روی آورده‌اند؟ به نظر می‌رسد هر سه دل‌نگران سرنوشت مطالعات ادبی در کشورهای خود و البته در سطح جهانند. یعنی اینکه در فرانسه هم که همواره همچون مهد هنر و ادبیات شهره بوده، اقبال به ادبیات به عنوان رشته‌ای دانشگاهی رو به افول گذارده است! همان مصیبتی که ما سالهاست گرفتار آنیم. حتی در میان اهالی فرهنگ و دانشگاهیان ما هم، هر گاه سخن از ادبیات به میان می‌آید، نخستین و تنها چیزی که به ذهن می‌رسد شعراست و داستان. نه اینکه بدانیم فلسفه و کارآمدی این دو چیست، بلکه قصد بر این است که گفته یا بهتر است بگوییم القاء شود که ادبیات یعنی خواندن شعر و داستان و تنها لذت بردن از این دو. درست مثل همان لذتی که از نوشابه‌ای گوارا یا غذایی دلپذیر می‌بریم. پس از آن هم باید به موضوعاتی جدی‌تر پردازیم! اما آیا ادبیات این است؟ یا فقط همین است؟ آنچه از این استادان بزرگ می‌آموزیم چیز دیگریست. از ایشان می‌آموزیم که انتخاب ادبیات به عنوان یک حرفه، شایسته و تحسین‌برانگیز است و چه بسا از ژرفترین و شریف‌ترین دغدغه‌های زندگی برمی‌آید؛ هر چند در ظاهر و بنابر تعاریفی، ادبیات شکل خدعه و نیرنگ داشته باشد. هر چه باشد، «این تقلبِ میمون، این نیرنگ، این خدعهٔ فخیم» به ما "امکان می‌دهد تا به زبان، خارج از قدرت گوش فرا دهیم (...)" این قول رولان بارت است. هم

او، که خود، روزی بالاترین و رشک‌برانگیزترین جایگاه علمی و دانشگاهی را در میان خیل روشنفکران و اندیشمندان فرانسوی داشت. بارت، ادبیات را "کتاب راهنمای زندگی" می‌داند. درست مثل کتاب راهنمایی که برای هر وسیله پیچیده‌ای باید داشت تا بتوان از آن استفاده کرد. بارت عمیقاً به ادبیات و نقش آن در زندگی اعتقاد داشت، و به مانند مرادش در نویسندگی، مارسل پروست، بر آن بود که "زندگی حقیقی، زندگی‌ای که در نهایت مکشوف و معلوم می‌شود، یگانه زندگی‌ای که بدین ترتیب واقعاً زیسته شده، ادبیات است."^۱ این تعریف و تعاریف دیگر از ادبیات، از جمله جملات زیبا، و به باور ما درستی است که در متن پیش رو و از زبان کومپانیون خواهید شنید. در کنار آن، بزرگان دیگری همچون ایتالو کالوینو، نویسنده مشهور ایتالیایی و خالق آثار بزرگی چون *بارون درخت‌نشین*، هم سخن خواهند گفت: "چیزهایی را که ادبیات می‌تواند جستجو کند و بیاموزد خیلی زیاد نیستند اما جایگزینی هم ندارند: شیوه نگرستن به دیگری و به خود (...). تخمین ارزش چیزهای کوچک یا بزرگ (...). یافتن نسبت‌های زندگی، و جایگاه عشق در آن، و نیرو و آهنگ آن، و جایگاه مرگ و شیوه اندیشیدن و نیندیشیدن به آن"، و چیزهای "ضروری و دشوار" دیگر، مثل "سختی، ترحم، غم، طنز و مطایبه"^۲.

در چنین نگرشی، ادبیات دیگر همچون سرگرمی و جستجوی حظ و لذت و هیجان صرف نیست. بلکه اندیشیدن و جستجوی دانایی را باید مقدم بر هر کارکرد یا هدفی دانست که ادبیات در پی آن است. در این نگاه، دیگر انتخاب میان ادبیات و علوم، به تفاوت در توان و نیروی اندیشیدن باز نمی‌گردد، بلکه این انتخاب به راه و برنامه و سلیقه انسانها در نگاه به زندگی و جهان بستگی

۱ - پروست، در جستجوی زمان از دست رفته، گالیمار، پلیاد، ۱۹۸۷-۱۹۸۹، ۴ مجلد، جلد ۴، ص. ۴۷۴.

۲ - کالوینو، "نخاع شیر" (۱۹۵۵)، "سنگی بر فراز" (۱۹۸۰)، ترجمه به فرانسه از ژ. پ. مانگانارو، در تحذیر هزارتوها، همان، جلد ۱، ص. ۳۰.

دارد. و گرنه در ادبیات، این آزمایشگاه بزرگ تجارب فکری بشر آنگونه که پل ریکور می‌گفت، نیز همچون در علوم، همان فرایند مشاهده، مقایسه و استدلال وجود دارد. تنها تفاوت در این است که ادبیات برعکس علوم که با موضوعی عینی و ملموس سر و کار دارند، با جهانی از موضوعات متغیر و ناپایدار و مبهم روبروست که نمی‌تواند و نباید از دل آنها قوانینی بیرون بکشد که در همه جا و در همه زمانها به یکسان عمل می‌کنند. دنیای ادبیات دنیای امور بی‌همتا و یگانه‌ایست که جز در ادبیات و با کمک ادبیات بیان نمی‌شوند؛ همان امور و لحظه‌هایی که در وصف آنها، فلسفه هم، زمانی که صحبت از اخلاق یا شناخت هستی می‌گردد، درمی‌ماند.

شاید اغراق‌آمیز به نظر برسد، اما از خلال ادبیات و به یاری آن می‌توان نگاهی جامع به جهان و زندگی افکند، نگاهی که همزمان آمیخته به اندیشه و احساس است و صورتی از جهان را بر ما مکشوف می‌سازد که همان حقیقت ناآشنای آن است.

روح‌الله حسینی

تابستان ۱۳۹۲

ادبیات به چه کار می آید؟

درس افتتاحیه شماره ۱۸۸

ایراد شده در تاریخ پنجشنبه ۳۰ نوامبر ۲۰۰۶

توسط استاد آنتوان کمپانیون

صاحب کرسی ادبیات فرانسه‌ی مدرن و معاصر:

تاریخ، نقد و نظریه

از آغاز تاسیس در ۱۵۳۰ تا کنون، کلژ دو فرانس ماموریت اصلی خود را آموزش نه علوم شکل گرفته، بلکه "دانش در حال شکل گیری"، یعنی خود تفحص علمی و فکری قرار داده است. شرکت در کلاسها برای همگان رایگان و آزاد است بی آنکه ثبت نامی صورت گیرد یا مدرکی اعطا شود.

کلژ دو فرانس، بنابر شعارش، ("همه چیز آموزش داده می شود"^۱)، از پنجاه و دو کرسی تشکیل شده است که گستره‌ای وسیع از علوم را در بر می‌گیرند. علاوه بر این، همه ساله، امکان افزوده شدن یک کرسی اروپایی، یک کرسی بین‌المللی، یک کرسی آفرینش هنری و یک کرسی ابداع فناوری نیز در نظر گرفته شده است.

اساتید، آزادانه از سوی همتاهاشان و با عنایت به تحول علوم و معارف

انتخاب می‌شوند. با آمدن هر استاد جدید، کرسی جدیدی ایجاد می‌شود که می‌تواند یا میراث کرسی پیشین، لااقل بخشی از آن، را دنبال کند یا آموزشی نو ارائه دهد.

نخستین کلاس درس یک استاد جدید، درس افتتاحیه محسوب می‌شود. این درس که به شکلی با شکوه در حضور همکاران او و عموم ارائه می‌گردد فرصتی است برای آن استاد تا آموزش و کارهای خود را در رابطه با کلاس و کارهای اساتید پیشین و نیز تازه‌ترین یافته‌ها در آن حوزه ترسیم نماید. درس‌گفتارهای افتتاحیه علاوه بر اینکه جدولی از وضعیت معارف موجود، پیش روی ما می‌نهد و از این طریق تاریخ هر رشته را تکمیل می‌کند، همچنین ما را به محل کار دانشمند و محقق وارد می‌نماید. بسیاری از این دروس در حوزه و زمان خود رویدادهایی مهم و حتی پر سر و صدا بوده‌اند. مخاطب این دروس عموم مردم روشن‌نگری هستند که دغدغه‌شان فهم بهتر و بیشتر تحولات دانش و زندگی فکری معاصر است.

آقای رئیس، خانمها و آقایان اساتید،

ایراد سخنرانی در این مکان کمی معذبم می‌کند زیرا نخستین باری را که از درهای این خانه عبور کردم تا به ملاقات بزرگان نائل شوم، به خاطر دارم. تازه وارد یکی از مدارس این حوالی شده بودم. حدود سالهای ۷۰ بود. بیست ساله بودم. پاریس تفرجگاه اندیشه بود. مادریکی از دوستانم توصیه کرده بود از کلژ دو فرانس دیدن کنم. من هم آمدم و اعلان‌ها را دیدم - حیران همچون راوی در جستجوی زمان از دست رفته مقابل ستون موریس که اعلان برما در فدر' بر آن بود- و یک روز صبح با ترس و لرز وارد یکی از کلاسهای بالایی

شدم. نمی‌دانم کدام یک، چون همه چیز کاملاً عوض شده است. ردیف آخر نشستم و به صحبت‌های مرد کوتاه قدی گوش سپردم که به پرنده‌ای چالاک می‌مانست. او با ظرافت و شوکت، شعری از اشعار دوبله^۱ را تفسیر می‌کرد به روشی که نه تا آن روز دیده بودم و نه می‌توانستم تصور کنم. اندک زمانی بعد با نامش آشنا شدم. کسی که به سخنانش گوش سپرده بودم و به دعوت کلود برنار آنجا بود، رومن یا کوبسن، زبانشناس و منتقد شهیر قرن بیستم بود؛ کسی که نامش را همه از مسکو تا پراگ و نیویورک و هاروارد می‌شناختند.

بر خلاف آنچه برای راوی، پس از قدر پیش آمد، این نخستین دخول من به کلژ دو فرانس مایوسم نکرد. شاید اصلاً هیچ‌گاه از آن بازدید برنگشتم. شاید اگر مدرسه عالی را ترک نکرده بودم هرگز استاد نمی‌شدم. راهی که به سوی کلژ پیدا کرده بودم مرا به اینجا رساند. در حالی که برای حرفه مهندسی آماده می‌شدم، بین این دیوارها، در کلاسهای دیگری نیز شرکت می‌جستم: کلاس میشل فوکو، سالی که مر/قبت و تنبیه را منتشر نمود یا در درس گفتار افتتاحیه رولان بارت که در آن زمان در سمیناری که در مدرسه مطالعات عالی برگزار کرده بود نیز شرکت کرده بودم. گاهی نیز یکی از هم‌کلاسهایم یادآور می‌شد که با هم در یکی از سمینارهای کلود لوی استروس، سخنان ژولیا کریستوا را شنیده بودیم، کسی که بعدتر راهنمای پایان‌نامه‌ام شد. اینگونه بود که آموزه‌های کلژ دو فرانس تغییر دیر هنگام مطالعاتم از علوم به ادبیات را پیش انداخت.

گ دو بالزاک^۲ که از تغییر در جهت عکس بالا برحذر می‌داشت، در ۱۶۲۸ اینگونه گفته است: "ترک بلاغت برای ریاضیات مانند دزدگی از معشوقه‌ای

1- Du Belley

2- Guey de Balzac

هجده ساله و عاشق شدن به پیرزنی است^۱. البته بالزاکِ بزرگ، در تشبیه ریاضیات به پیرزن در اشتباه بوده، اما برای من ادبیات "معشوقه‌ای هجده ساله" است. آن استاد دیگرم که هنگام تغییر رشته‌ام گوشرد می‌کرد که "بہتر نیست مهندسی اهل زبان و ادبیات باقی بمانی؟"، نیز در اشتباه بود. از اینکه خاطرات گذشته‌ام را بازگو می‌کنم مرا ببخشید اما این خاطرات نشانگر تردیدی است که مقابل شما احساس می‌کنم. شما نمی‌دانید چه اندازه در آموزش ادبی من نقص وجود دارد، چه کتابها که نخوانده‌ام، چه چیزها که نمی‌دانم، آخر در رشته‌ای که مرا برگزیده‌اید تقریباً یک خود آموخته‌ام. با این حال، بیش از سی سال است که به تدریس ادبیات مشغولم و این رشته حرفه من است. اما- همین کاری که هم اکنون می‌کنم- همواره آنچه را نمی‌دانسته‌ام آموزش داده‌ام و کلاسهای درس خود را بهانه‌ای قرار داده‌ام برای خواندن آنچه نخوانده بوده‌ام و در نهایت آموختن آنچه نمی‌دانسته‌ام. مردد از اینکه آیا چیزی از طرح درسم دستگیرتان خواهد شد و سپس نامزدی‌ام را برای این کرسی خواهید پذیرفت یا خیر، از خود می‌پرسیدم: آیا متوجه بی‌حرمتی‌ام نخواهند شد؟ اما وقتی به این می‌اندیشیدم که آن استادی که از خود مطمئن است و دانشش مقدم بر تحقیق و تفحص، اوست که تقلب می‌کند، آرام می‌شدم. با این همه، باز نامهای بسیار بزرگی که، کمی بیش از نیم قرن در کلژ دو فرانس، موجب درخشش ادبیات مدرن فرانسه بودند به ذهنم هجوم می‌آورد. از پل والری تا رولان بارت، از ژان پومیه تا ژرژ بلن و سپس اساتید نام‌آوری چون مارک فومارولی و ایوبون فوا که بزرگوارانه مرا به حضور پذیرفتند، و نیز اعضای موسسه مطالعات ادبی که مرا مقابل مجمع شما معرفی نمودند: کارلو اوسولا و میشل زینک که قدردان او هستیم. باز برای اینکه آرام بگیرم،

۱- ژان لویی گ دو بالزاک، نامه به تیساندیه، ۲۳ مارس ۱۶۲۸، مجموعه آثار، ۱۶۶۵، جلد ۱، ص. ۳۶۲.

امیل دشنل^۱، همشاگردی بودلر در لویی لوگران، و پدر پیل^۲، که برای مدت کوتاهی رییس جمهور بود را به یاد می‌آوردم. در ۱۹۰۱، در هشتاد و دو سالگی، در پایان یکی از کلاسهایش در کلژ دو فرانس، یک دانشجوی دختر روسی قصد جاننش را کرد و یکی از دوستان دختر خود را به شدت مجروح کرد. آن دختر این یکی را سرزنش می‌کرد که چرا او را به خاطر استاد، که بودلر در ۱۸۸۶، به نحوی پیشگویانه درباره‌اش نوشته بود: "آن دشنل کوتوله حیوان، آن استاد دختران، نماینده تام و تمام ادبیات حقیرانه، مروج حقیر چیزهای مبتذل"^۳، رها کرده بود. اما او به هر حال در مجله دو جهان به سال ۱۸۴۷، مقاله‌ای نوشته بود راجع به "ساپو و همجنس‌گرایان زن"، درست زمانی که بودلر برای گل‌های شرعنوان "جنجالی" همجنس‌گرایان زن را برمی‌گزید.

آقای رئیس، همکاران گرامی، خود را در برابر وظیفه‌ای که در اینجا بر عهده دارم بسیار کوچک می‌بینم و با تواضع تمام به خاطر افتخاری که به بنده دادید و اعتمادی که با پذیرفتنم در جمع خود به من می‌کنید، از شما سپاسگزارم.

خانمها، آقایان،

چرا و چگونه باید از ادبیات مدرن و معاصر فرانسه در قرن ۲۱ سخن راند؟ این دو سوال‌هاییست که امیدوارم امروز با شما راجع به آنها بیاندیشم. اما پرداختن به سوال "چرا" دشوارتر است. از این رو مایلیم ابتدا به سوال "چگونه" بپردازم. دو سنت در مطالعات ادبی از قرن نوزدهم در فرانسه و نیز در این مکان همواره جایگزین یکدیگر شده‌اند. پیش از آن، به قول سنت بوو "روشهای متفاوت

1- Emile Deschanel

۲ - پیل دشنل از ۱۸ فوریه تا ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۰ رییس جمهور فرانسه بود.

۳ - بودلر، نامه به نارسیس آنسل، ۱۸ فوریه ۱۸۶۶، مکاتبات، گالیمار، پله یاد، ۱۹۷۳، جلد ۲، ص ۶۱۰.

و ادوار مختلف بسیار مشخص در نقد ادبی " وجود داشت. به تصریح او، در انتهای قرن هجده " همچنان در آثار ادبی (...) تنها نمونه‌های سلیقه‌ای و دلایلی در تصدیق نظریه‌های مشهور کلاسیک جستجو می‌شد"، اما در ابتدای سده بیستم، " مخالفت منتقدین با نظریه‌هایی که تا آن زمان سیطره داشتند آغاز شد" و نقد شاهکارهای ادبی، زیبایی و نیز عیوبشان، مرتبط شد با " شرایط دوره و چارچوب جامعه". سنت بوو، هوشمندانه بر این تغییر انگشت می‌نهد و اینگونه بیان می‌کند: "نقد، با حفظ هدف نظری و ایده‌اش، تاریخی می‌شود؛ به کسب اطلاعات بر می‌خیزد و به شرایطی که آثار در آن خلق شده‌اند توجه می‌کند"^۱. *نظریه و تاریخ*، می‌شنوید؟ این دو واژه‌های سنت بوو برای بیان دو "شیوه" قدیم و جدید نقد بودند. همچنین این دو واژه‌هایی هستند که من در ادامه عنوانی که به این کرسی داده‌ام، آورده‌ام: "ادبیات فرانسه مدرن و معاصر: تاریخ، نقد و نظریه".

در سنت نظری، ادبیات *یکتا* و *همان* است، حضوری است بی‌واسطه، ارزشیست پایا و جهانی. اما سنت تاریخی، اثر را همچون دیگری، در فاصله زمانی و مکانی‌اش در نظر می‌گیرد. به عبارتی امروزی یا دیروزی، از *همزمانی* (بررسی آثار گذشته به نحوی که گویی معاصرند) و *دورزمانی* (نگاه به آن آثار، یا سعی در بررسی آنها به همان گونه که مردمان هم دوره آنها می‌نگریستند)، صحبت می‌شود. به عنوان اختلافی مشابه می‌توان از تفاوت فن بلاغت^۲ یا بوطیقا^۳ از سوی، و *تاریخ ادبی یا زبان‌شناسی تاریخی*^۴ از سوی دیگر یاد کرد. به

۱ - سنت بوو، "تاملات پاسکال" (۱۸۴۴)، چهره‌های معاصر، م. لوی، ویرایش جدید، ۱۸۷۱، جلد ۵، ص. ۱۹۷.

2- Rhétorique

3- Poétique

4- Philologie

این معنا که فن بلاغت و بوطیقا به ادبیات در کلیت آن می‌پردازند و درصددند تا قواعد یا حتی قوانینی (چون محاکات، انواع، صناعات) را از آن برکشند، در حالی که تاریخ ادبی و زبان‌شناسی تاریخی به آثار در یکه و یگانه بودنشان، در بی‌پایان بودن و وابستگی‌شان به شرایط (یک متن، یک نویسنده) یا حداکثر تعلقشان به گروهی (یک جریان، یک مکتب)، علاقه نشان می‌دهند، و آثار را در بستر آفرینششان بررسی می‌نمایند.

هیچ چیز بهتر از سلسله کرسی‌های ادبیات فرانسه کژ دو فرانس، فراز و نشیبهای مطالعات ادبی را در این سرزمین توضیح نمی‌دهد. نخستین کرسی‌ها در انتهای سده هجدهم و آغاز قرن نوزدهم در دست "کلاسیک‌ها"، یا مطابق با واژگان نزاع مشهور، قدیمی‌ها بود و نه نوگرایان. کسانی چون کشیش ژان لویی اوبر (۱۷۷۳-۱۷۸۴)، کشیش آنتوان دو کورنان (۱۷۸۴-۱۸۱۴) و فرانسوا آندریو (۱۸۱۴-۱۸۳۳). هر سه شاعر بودند، اوبر افسانه‌سرا، کورنان مترجم و آندریو نمایشنامه‌نویس. به عنوان طرفداران فن بلاغت و نگارندگان فنون شعری، این سه شاعر به نظر، توجهی به جریان‌های پیشارمانتیک عصر خود، و نیز به ایده نسبیّت تاریخی و جغرافیایی مقوله زیبایی نداشتند.

با این همه، طی ثلث ابتدایی قرن نوزدهم، رشته جدید فیلولوژی - تاریخ زبان و نقد متون - کم‌کم در حوزه ادبیات مدرن، ادبیات دوره رنسانس و عصر کلاسیک به کار برده می‌شود. از این پس مورخین ادبی جای کلاسیک‌ها را می‌گیرند. نخستین مورخ هم ژان ژک آمپر (۱۸۳۳-۱۸۶۴)، فرزند فیزیک‌دان بزرگ لیونی، یار غار بانو رکامیه، و رفیق شاتوبریان و توکوویل است. پس از آن کرسی زبان فرانسه مدرن، که در ذیل آن کرسی "زبان و ادبیات فرانسه در قرون